

مادر یا معشوق ادیبی در سنت‌های ادبی غزل فارسی

جبار نصیری^۱

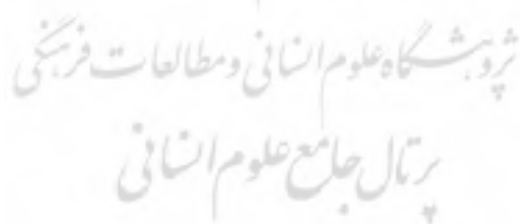
مریم قائدی خواه^۲

چکیده:

معشوق غزل فارسی با چهره مبهم و مه آلود، یکی از موضوعاتی است که به سختی می‌توان نظری جامع و شامل را در باره آن بیان کرد. در این نوشتار از زاویه روانکاوی فروید به تحلیل و بررسی این مخاطب یا معشوق پرداخته می‌شود تا همزمان با آوردن نمونه‌های شعری و بیان سنت‌های غزل فارسی مطرح شود که مخاطب اصلی و بنیادی در غزل عاشقانه فارسی در واقع مادر یا شخصیتی با ویژگی‌های مادر گونه است مادری که از دیدگاه کودک تثبیت شده در دوره دهانی رشد (یکی از مراحل رشد روانی - جنسی روانکاوی فروید) به او در غزل‌های فارسی پرداخته می‌شود. روش پژوهش در این مقاله، توصیفی - تحلیلی است که به صورت کتابخانه‌ای انجام شده است.

کلید واژه‌ها

غزل، معشوق، روان کاوی، کودک، مادر.



^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات حماسی دانشگاه اصفهان jabbarnasiri@gmail.com

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

مقدمه

غزل فارسی را، می‌توان از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار داد. یکی از این دیدگاه‌ها که همواره مورد توجه و بحث برانگیز بوده است نوع معشوق یا مخاطب، در غزل است که نظرات گوناگونی درباره آن بیان و ذکر شده است «هسته مرکزی غزل معشوق است، اما این معشوق موهوم است. گاه این معشوق خداست (غزل عارفانه) و گاه ممدوح است (غزل مدحی) و گاه زنی یا نوخطی (غزل عاشقانه). البته در بعضی از غزلیات هم این چند نوع معشوق ممکن است به هم در آمیخته باشند (شمیسا، ۱۳۸۰: ۲۶۱). شمیسا در جایی دیگر بیان می‌کند که شاعر «معشوقی که در شعر خود مطرح می‌کند آن دختر همسایه (چهره) نیست که ازدواج می‌کند و حامله می‌شود و می‌میرد او زنی را مطرح می‌کند که آرمانی است (همان: ۲۶۹). این اظهار نظرها باعث به وجود آمدن نظریه‌های مختلف و در نهایت دسته‌بندی چندگانه معشوق (مخاطب غزل فارسی) یا به عبارتی دیگر چند دستگی غزل انجامیده است. در این نوشتار سعی بر آنست که به معشوق و مخاطب غزل فارسی از منظر روانکاوی فروید (با تکیه بر مراحل رشد روانی - جنسی دوره کودکی) براساس روش تحلیلی - توصیفی برونو بتلهایم در تحلیل روانکاوانه متون ادبی نگریسته شود تا با نشان دادن مخاطبی دیگر در غزل فارسی، غنی بودن و قدرت این نوع از شعر فارسی، در بیان درونیات انسانی نمایانده شود. با نگاه به غزل از این منظر شاید بتوان به بسیاری از سوالات زیر پاسخ داد از جمله اینکه:

۱. چرا غزل رو به گذشته دارد و بیشتر در آن بحث، از هجران است تا وصال؟
۲. چرا بسامدها یا الگوهای تکرار شونده یا به عبارتی دیگر سنت‌ها به وفور در غزل دیده می‌شوند؟
۳. چرا در غزل از سخنان و کلمات رکیک در رابطه با معشوق نشانی دیده نمی‌شود؟
۴. چرا شاعر از عشق خود احساس گناه می‌کند و از طرف دیگران خطا کار دیده می‌شود؟
۵. چرا با وجود زندگی زنا شویی، شاعر هنوز از عشق آتشین سخن گفته و از زندگی زناشویی خود سخنی به میان نمی‌آورد؟
۶. چرا توجه به چهره‌ی معشوق و در کل بالا تنه معشوق بیشتر است و عموماً از زلف، دهان، ابرو و چشم او سخن به میان می‌آید؟

بحث

معشوق یا مخاطب غزل فارسی، در گذشته، به طور کلی در سه حوزه اصلی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و اخیراً با مطرح شدن جنبه‌ای دیگر (رک. شاهد بازی در ادبیات فارسی)، این تفکیک در چهار حوزه اصلی طبقه‌بندی شده است که می‌توان به صورت زیر آن را دسته‌بندی کرد:

۱. معشوق حقیقی یا روحانی در غزل عارفانه با نمودی از صفات باری تعالی
۲. معشوق مجازی یا جسمانی در غزل عاشقانه با نمود انسان از جنس مونث
۳. معشوق حقیقی و مجازی توامان در غزل تلفیقی با نمود خدا و انسان در کنار هم
۴. معشوق مجازی یا جسمانی در غزل عاشقانه با نمود انسان از جنس مذکر (به خصوص در دوران ابتدایی و نو پای غزل، در قرن چهارم و پنجم، در تغزل قصاید).

حوزه جدیدی که در این نوشتار به آن پرداخته می‌شود حوزه غزل‌هایی است که در آن معشوق و مخاطب غزل، مادر می‌باشد، که می‌توان از آن به عنوان معشوق مادر یا ادیبی نام برد. در نگاه اول این امر در غزل‌ها چندان به چشم نمی‌آید چرا که شواهد ظاهری، قرآینی دال بر وجود این فرضیه را در غزل فارسی تایید نمی‌کند اما با روشی تحلیلی و بازخوانی چند باره همراه با رمز گشایی و آشکار نمودن نمادها یا سنت‌های غزل شعر فارسی، به نظر می‌رسد درستی این فرضیه تا حدودی تایید شود.

هر یک از روان‌شناسان مراحل رشد انسان را با توجه به نظرگاه خود، به چند دوره تقسیم کرده‌اند (ر.ک: شولتز، ۱۳۸۶: ۲۴۳-۱۰۹). به نظر برخی از آنها یکی از مهمترین و در واقع اساسی‌ترین این دوره‌ها، دوره کودکی است دوره‌ای که زیربنای شخصیت و زندگی آینده انسان در آن ساخته می‌شود. یکی از این روانشناسان زیگموند فروید (Sigmund Freud)، پدر علم روانکاوی است که نظریات و مفاهیم جدیدی را مطرح کرد. «یکی از جالب توجه‌ترین مفاهیم فروید، میل جنسی کودکانه یا میل جنسی دوران کودکی است مبنی بر اینکه نوزادان و کودکان احساسات جنسی دارند، البته نظریه فروید مبنی بر این نبود که خردسالان همان احساسات جنسی بزرگ سالان را دارند، بلکه میل جنسی مورد نظر او چیزی شبیه شهوت و لذت بود. این میل در طول رشد و نمو کودکان به بخشهای مختلف بدن معطوف می‌شود و همین قضیه مبنای مراحل روانی _ جنسی فروید است» (کاپلان ۱۳۸۱: ۱۰۷).

فروید مراحل رشد روانی _ جنسی را به پنج دسته اصلی تقسیم می‌کند که به ترتیب عبارتند از:

۱. مرحله دهانی (تولد تا ۲ سالگی) ۲. مرحله مقعدی (۲ تا ۳ سالگی) ۳. مرحله آلتی (۴ تا ۵ سالگی) ۴. مرحله نهفتگی (۵ سالگی تا بلوغ) ۵. مرحله تناسلی (نوجوانی تا بزرگسالی) (شولتز، ۱۳۸۶: ۶۹).

البته فروید بیان می‌کند که مراحل جنسی در دوره کودکی دارای هم‌پوشی می‌باشند «اشتباه است اگر تصور کنیم که این سه مرحله [سه مرحله اولیه] به شکلی مشخص یکی پس از دیگری روی می‌دهد، چه بسا یکی از این مراحل علاوه بر دیگری رخ دهد، به صورتی که مراحل مصادف و همزمان یکدیگر شوند.» (شورای نویسندگان، ۱۳۸۲: ۵)

مفهومی دیگر که فروید به بیان و کشف آن پرداخت مفهوم عقده ادیپ (Oedipus) یا عشق به مادر بود. نام این عقده از افسانه یونانی ادیپ نوشته سوفوکلس (Oedipus) گرفته شده است. در این افسانه ادیپ جوان پدرش را می‌کشد و با مادر خود ازدواج می‌کند بدون اینکه آن‌ها را بشناسد. (ر.ک: شولتز، ۱۳۸۶: ۷۳). فروید در این نظریه از عشق پنهانی و تمایل پسر به مادر سخن می‌گوید و در کل بیان می‌کند که «عشق مادر اولین عشق و پایه‌گذار عشق‌های بعدی کودک است و هیچ عشقی هم نمی‌تواند جانشین عشق مادر گردد» (فروید، ۱۳۴۰: ۴۵). یونگ یکی دیگر از نظریه پردازان روانشناسی این امر را این گونه تشریح می‌کند که «مادر نخستین جهان کودک و آخرین دنیای شخص بالغ است» (یونگ، ۱۳۶۸: ۴۱). نمود این گونه عشق را می‌توان در ادبیات فارسی در نمونه‌های بارز آن به صورت نمادین و تغییر شکل یافته در داستان رستم و سهراب و سیاوش و سودابه شاهنامه فردوسی مشاهده کرد. در این نوشته سعی بر آنست که از این زاویه به بررسی سنت‌های ادبی غزل فارسی در توصیف معشوق، نگریسته شود تا ضمن بیان مقوله‌های روانشناسانه، به نگاهی دیگرگون از معشوق غزل فارسی، رسید. روش پژوهش در این مقاله بر اساس رویکرد برونو بتلهایم در تحلیل روانکاوانه متون ادبی، که روشی توصیفی - تحلیلی به شمار می‌آید، شکل گرفته و به صورت کتابخانه‌ای انجام شده است. لازم به ذکر است که برونو بتلهایم در روش توصیفی - تحلیلی روانکاوانه از متون ادبی به صورت مرتب و خطی به بازسازی متون از دیدگاه روانکاوی فروید می‌پردازد و همزمان با آوردن نمونه‌ها به توصیف و تحلیل متون ادبی می‌پردازد ما نیز در این نوشته بر همین اساس با به کارگیری روش او همزمان با ذکر سلسله مراتب مراحل رشد انسان از دیدگاه فروید شواهد موجود از غزل‌های فارسی را ذکر می‌کنیم و از این طریق به خوانش روانکاوانه معشوق غزل فارسی می‌پردازیم.

مرحله دهانی رشد

در آغاز تولد، نوزاد در اولین ساعات و لحظات زندگی با مکیدن شیر مادر وارد مرحله دهانی می‌شود. «دوره دهانی یعنی اولین مرحله رشد روانی _ جنسی از بدو تولد تا هنگام نرم عادی از شیر گرفتن کودک یعنی دو سالگی طول می‌کشد. طی این مدت کودک همزمان با تغذیه از شیر مادر، مجرای دهان را جایگاه و منبع لذت خود قرار می‌دهد. در این مرحله کودک به طور شدیدی به مادر یا مراقبت کننده، وابسته می‌شود و او را منبع عشق و توجه خاص خود قرار می‌دهد.» (شولتز، ۱۳۸۶: ۷۰). «اما همین که کودک به تدریج رشد کرد و از شیر گرفته شد آهسته آهسته احساس می‌کند مادر نه تنها تغذیه کننده اوست بلکه حافظ و نگه

دارنده و لذت دهنده او نیز هست. از این رو عاشق مادر خود می‌شود و در مواقعی که بوسیله مادر تر و خشک می‌گردد نسبت به او احساس دیگری می‌کند (زیرا مادر اولین زنی است که احساسات جنسی او را تحریک کرده و او را به اصطلاح گمراه می‌کند.) (فروید، ۱۳۴۰: ۴۵). در پایان این دوره هنگامی که کودک از شیر گرفته می‌شود، دنیا برای او تاریک می‌شود و ترسی کودک را فرا می‌گیرد. ترسی که از تصور مردن از گرسنگی و جدایی از مادر به عنوان منبع تغذیه و لذت نشأت می‌گیرد. این ترس در غزل‌ها به صورت هجران و ترس از هجران بیان می‌شود:

چنان ترسد دل از هجر تو گویی / شب هجران تو روز وفات است
(انوری، ۱۳۷۶: ۷۷۲)

تنم زبیم جدایی چو شمع در تب و تاب / دل از تصور دوری چو بید لرزان است
(زاکانی، ۱۹۹۹: ۷۳)

عشق در خواب و عاشقان در خون / دایه بی شیر و طفل بی‌مارست
(انوری، ۱۳۷۶: ۷۷۷)

گر ترا هست شکیب از من وامکان فراق / به وصال که مرا طاق هجران تو نیست
(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۵)

کودک در ابتدای فطام و از شیر گرفته شدن، در نتیجه‌ی اضطراب به وجود آمده ناشی از جدایی، برای جلب توجه و رسیدن به بهشت و امنیت خاطر گذشته به گریه توسل می‌جوید تا دوباره مادر را به خود جذب کند. این امر در غزل به صورت مستقیم در گریه‌های پیاپی و افراطی عاشق نمود پیدا می‌کند:

مرا دانی که بی تو حال چونست / به هر مژگان هزاران قطره خونست
(انوری، ۱۳۷۶: ۷۸۵)

وصلت به آب دیده میسر نمی‌شود / دستم به حیل‌های دگر در نمی‌شود
(همان، ۱۳۷۶: ۸۴۶)

تا به دامان وصالت نرسد دست امید / دست کوتاه نکند اشک ز دامان ما را
(زاکانی، ۱۹۹۹: ۶۵)

کنار سعدی از آن روز کز تو دور افتاد / از آب دیده، تو گویی کنار جیحونست
(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۴۶)

جوی خون دامان خاقانی گرفت / دامنش چه کز گریبان در گذشت
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۵۵)

این گریه‌ها در روزهای اولیه فطام به دادن شیر دوباره (البته به صورت مقطعی) منجر می‌شود «در اینجاست که دنیای کودک دوباره کامل و بی‌عیب و نقص می‌شود.» (کاپلان، ۱۳۸۱: ۲۸۶). البته این امر چندان طول نمی‌کشد؛ چرا که این قضیه آغازی برای قطع دایمی شیر است. این امر در غزل فارسی به صورت سنت وصال‌های کوتاه مدت و ناپایدار نمایان شده است:

مرا راحت از زندگانی دوش بود / که آن ماه رویم در آغوش بود
(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۸۶)

دوش آنکه همه جهان ما بود / آراسته میهمان ما بود
(انوری، ۱۳۷۶: ۸۴۰)

یار پیمان شکنم بر سرپیمان آمد دل پر درد مرا نوبت درمان آمد
(زاکانی، ۱۹۹۹: ۹۶)

پای در صلح نا نهاده هنوز ناز از سر گرفت و جنگ آورد
(انوری، ۱۳۷۶: ۸۱۱)

آباد بر آن شب که شب وصلت ما بود آیا که آن شب بود که تاریخ بقا بود
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۷۱)

در فرهنگ ایرانی، مادران به هنگام از شیر گرفتن کودکان، نوک پستان خود را تلخ می‌کردند تا کودک را از خوردن شیر متنفر و بیزار کنند و با این ترفند او را از شیر بگیرند. این امر در غزل، ابتدا با مکانیزم دفاعی انکار^۱، شیرین فرض شده است. اما به مرور زمان و با محقق نشدن این قضیه آرزوی شیرینی شیر مادر به سبب برآورده نشدن با مکانیزم جا به جایی^۲، به لب شیرین و شکرین معشوق در غزلها انتقال پیدا کرده است. لازم به ذکر است که مهمترین عضو ارتباطی کودک با مادر در مرحله دهانی رشد، لب و دهان است که این امر از وابستگی کودک به مادر، به عنوان منبع تامین کننده غذا و لذت نشات می‌گیرد.

عقل بر سخت لب را به سخن گفت اینست زآنکه در مهد همی طفل سخن سنج کند
(انوری، ۱۳۷۶: ۸۳۳)

بر کوزه آب نه دهانت بردار که کوزه نباتت
(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۳۵)

چون حدیث لب لعلت به زبان می آرم در دهان من بیچاره شکر می‌گردد
(زاکانی، ۱۹۹۹: ۸۵)

غلام آن سبک روحم که با من سرگران دارد جوابش تلخ و پنداری شکر زیر زبان دارد
(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۶۵)

رخ تو رونق قمر بشکست لب تو قیمت شکر بشکست
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۵۸)

مادر که خواهان رشد به هنجار کودک است، درخواست کودک را در بازگشت و ماندن در مرحله دهانی رشد، که همان اجازه خوردن شیر به اوست، رد می‌کند. این امر در غزل به صورت طرد و رانده شدن بی‌رحمانه از سوی معشوق نمایانده می‌شود که به عاشق ستم و جفا می‌کند و بعد از روز وصال او را به شب هجران مبتلا می‌کند:

گر قبولم می کند مملوک خود می پرورد و برانند پنجه نتوان کرد با بازوی دوست
(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۴۹)

جفا مکن که جفا رسم دلربایی نیست جدا مشو که مرا طاق جدایی نیست
(زاکانی، ۱۹۹۹: ۸۰)

وربه تیغم برانی با تو مرا خصمی نیست خصم آنم که میان من و تیغت سپرست
(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۴۰)

از در خود عاشق خود را مزین رحم کن انگار سگ کوی توست
(انوری، ۱۳۷۶: ۷۷۳)

در جفا هم جنس عالم بود لیک آنچه او کرد از جفا عالم نکرد
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۷۹)

آنچه تو کردی نه از شمار وفا بود غایت بیداد و عین جفا بود
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۰۷)

بعد از مدتی که کودک گریه‌ها و تلاش‌های خود را بی‌نتیجه می‌بیند به خیال و رؤیا پناه می‌برد و در آن به وصال می‌اندیشد این وصال به صورت دیدن معشوق در خواب جلوه می‌کند. با وجود این، وصال بر اثر گرسنگی کودک چندان طول نمی‌کشد چرا که بر اثر این گرسنگی در میانه‌های شب کودک بیدار می‌شود. این حالت در غزل به صورت بی‌خوابی‌های طولانی عاشق آشکار می‌شود:

مجال خواب نمی‌باشم ز دست خیال در سرای نشاید بر آشنایان بست
(سعدی، ۱۳۷۶: ۵۳۱)

دوش در خوابم در آغوش آمدی وین نپندارم که بینم جز به خواب
(سعدی، همان: ۵۲۷)

تا نپنداری که بعد از چشم خواب آلود تا برفتی خوابم اندر چشم بیدار آمدست
تو
(همان: ۵۲۷)

دوش بازم هوس وصل تو شیدا می‌کرد دلم آتشکده و دیده چو دریا می‌کرد
(زاکانی، ۱۹۹۹: ۹۱)

کی وصالت رسد به بیداری که خیالت به خواب نمی‌رسد
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۱۳)

در مرحله دهانی رشد هنگامی که کودک از اصرارهای خود نسبت به مادر بی‌بهره می‌ماند و جوابی نمی‌گیرد، در نتیجه‌ی جدایی، همزمان با رشد جسمی، به جسم خود روی می‌آورد. به این شکل که با تکیه بر نیروی جنسی خود می‌خواهد توجه مادر را به خود جلب و جذب کند و پدر را که باعث جدایی مادر، از اوست از صحنه براند. در این مثلث عشقی بین پدر (رقیب)، مادر (معشوق) و کودک (شاعر) و جدال بین این سه «فقط اعتماد کودک به اعضای بدنش یا دقیق‌تر بگوییم به جوانه‌های احساس جنسی‌اش او را توانا می‌سازد که وابستگی خویش به لذتهای مرحله دهانی را کنار بگذارد.» (بتلهایم، ۱۳۸۴: ۳۰۷) البته «مفهوم تمایلات جنسی و تناسلی دو تاست: مورد نخست به مراتب وسیع‌تر و مفصل‌تر از مورد ثانوی است و منشا فعالیت‌هایی است که هیچ‌گونه رابطه‌ای با دستگاه تناسلی ندارد.» (فروید، ۱۳۴۰: ۱۲). به هر حال ماندن در مرحله دهانی، سبب ترس از جنس مخالف یا مونث می‌شود که نتیجه‌ی آن در آینده رابطه سرد و ناپایدار در زندگی زناشویی است. این حالت ناشی از عدم بلوغ و استقلال روانی که مهمترین نشانه‌های آن ترس از جنس مونث است تحت عناوین تیره غمزه، کمان ابرو و... در غزل دیده می‌شود. به هر حال توجه به جوانه‌های جنسی در غزل با مکانیسم جابه‌جایی روی می‌دهد. بدین نحو که شاعر قدرت جادویی توانایی جنسی خود را به سرو راست روئیده و همیشه سبز که نماد بلندی در برابر قد معشوق است انتقال می‌دهد به عبارتی دیگر غیرمستقیم می‌خواهد توانایی خود را به مادر ثابت کند:

خیال قد تو در چشم من سهی سروی است که در جوارش آب زلال می‌گذرد
(زاکانی، ۱۹۹۹: ۸۸)

ز آن قد چو شاخ سمن و روی چو گلبرگ صد شاخ نشاطم چو در آمد بسر آمد
(انوری، ۱۳۷۶: ۸۲۲)

با قد تو قد سرو خم دارد چون قد تو باغ سرو کم دارد

(انوری، همان: ۸۰۲)

سرو بالای تو سروی دلکش است روی زیبای تو گلزاری خوش است

(زاکانی، ۱۹۹۹: ۷۲)

لاله رخا سمن برا سرو روان کیستی سنگدلا ستمگرا آفت جان کیستی

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۹۷)

کودک با مشاهده رابطه مادر با پدر، علت بریدن از آغوش گرم و شیر وصال را حضور پدر می‌داند و به همین دلیل او را بزرگترین خواهنده مادر به حساب می‌آورد. در نهایت همین تصور درباره رابطه گرم مادر با پدر سبب می‌شود که کودک مادر را نسبت به خود خیانت کار به شمار آورد این بینش در غزل به صورت بی وفایی معشوق مشهود است:

چو میل خاطر او جز به دون و ناکس نیست چه فایده ز هوایی که در سر ماست

(زاکانی، ۱۹۹۹: ۷۰)

معشوقه دگر گرفت و دیگر شد دل هر چه کند دگر نمی‌گیرد

(انوری، ۱۳۷۶: ۸۱۴)

یار با ما بی وفایی می‌کند بی گناه از من جدایی می‌کند

(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۸۱)

هر دم به وفا یکی هزارم گر چه به جفا یکی هزاری

(انوری، ۱۳۷۶: ۹۲۲)

ای سفته دُر وصال تو الماس ناکسان تا کی قبول کنی خسان را چو کهربا

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۵۱)

اگر چه دیگری بر ما گزیدی نداشتی کز او تا ما چه فرق است

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۷۵)

در دوره ادیبی، کودک پدر را علت اصلی جدایی از مادر و اولین دشمن خود می‌داند و «هر وقتی که پدر نباشد از فرصت استفاده می‌کند و خودش را در آغوش مادر می‌اندازد.» (فروید، ۱۳۴۰: ۴۶). در بستر واقعیت روزمره ترس از پدر باعث پنهان کردن این عقیده در او می‌شود اما در خیال و آرزوی خود با استفاده از مکانیزم انکار، ترس را نادیده و آرزوی نابودی او را می‌کند. این نگرش بدبینانه و دشمن انگارانه نسبت به پدر در غزل به صورت رقیب‌های درشت خو و سر کوبگر نمایان می‌شوند:

هر آن که با رخ منظور ما نظر دارد بترک خویش بگوید که خصم عربده جوست

(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۴۷)

غیرتم هست و اقتدارم نیست که بپوشم ز چشم اغیارت

(همان: ۵۳۰)

دانی چه جفا می‌رود از دست رقیبت حیف است که طوطی و زغن هم قفسانند

(همان: ۵۴۸)

به لابه گفتم کز حد گذشت جور رقیب به طنز گفت که بی هیچ شک زحد بگذشت

(زاکانی، ۱۹۹۹: ۸۱)

می توان دامن وصلت به کف آورد ولی ای دریغا که مرا قوت بازویی نیست
(همان: ۸۱)

بس که از خصم توام بیم سر است بر سری این همه خشم تو چراست
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۵۶)

وصل تو بزحمت رقیبانت نخلی است گه خار با رطب دارد
(همان: ۶۰۵)

در این دوره کودک احساس می‌کند که مادر نسبت به او، همانند سنگ، بی‌احساس شده است و به او هیچ توجهی ندارد، در نتیجه دچار سر خوردگی می‌شود. این وضعیت در غزل به صورت دل سنگین معشوق به جلوه در می‌آید:

هر چند نمی سوزد بر من دل سنگینت گویی دل من سنگینت در چاه زرخدانت
(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۵۹)

اینچنین بیخود نرفتی سنگدل گربدانستی چه بر ما می‌رود
(همان: ۵۹۰)

ای عاشقان گیتی یاری دهید یاری کان سنگدل دلم را خواری نمود خواری
(انوری، ۱۳۷۶: ۷۷۵)

زهار که چون می‌گذری بر سر مجروح وز وی خیرت نیست که چون می‌گذراند
(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۱۵)

دل یار است سنگین پس چه معنی که عشق او عقیق از چشم من ساخت
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۷۴)

از دیده به بالاش فرو بارم گوهر آن سنگدل افسوس که گوهر نپذیرد
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۷۹)

نشانه‌های تمایل به اغوا شدن از سوی مادر و اغوا کردن او در این دوره، در غزل فارسی به صورت تقاضای شاعر از معشوق در کنار زدن رو بند، در باد قرار دادن گیسو و یا حیف بودن پیرهن بر تن و... تجلی پیدا کرده است. البته منظور از اغوا کردن و اغوا شدن در این مرحله جلب توجه مادر به کودک است به این معنا که مادر به این باور برسد که کودک او را بیش از همه دوست دارد و مادر نیز به همین دلیل متقابلاً بیش از همه او را دوست بدارد:

رشکم از پیرهن آید که در آغوش تو زهرم از غالیه آید که بر اندام تو ساید
خسب

حیف باشد بر چنین تن پیرهن ظلم باشد بر چنان صورت نقاب
(همان: ۵۲۷)

اگر برهنه نباشی که شخص بنمایی گمان برند که پیراهنت گل آکندست
(همان: ۵۳۸)

پرده اگر بر افکنی وه که چه فتنها رود چون پس پرده می رود اینهمه دلربایت
(همان: ۵۶۲)

بامدادی تا به شب رویت مپوش تا بیوشانی جمال آفتاب
(همان: ۵۲۷)

بر دار پرده از رخ و از دیده های ما نوری که عاریه است به خورشید وافرست
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۵۹)
چون روی تو بی نقاب گردد آفاق جمال بر نپاید
(همان: ۶۰۱)

در این مرحله (ادیبی) عدم اجازه ورود کودک به اتاق پدر و مادر همراه با مشاهده یا تخیل صحنه ابتدایی (آمیزش پدر و مادر) موجب خلق مضامین اخلاقی ممنوع در او می شود این مقطع در غزل به صورت، عدم دستیابی به درب، کوی و بارگاه معشوق و آرزوی رفتن به بستر و یک شب همخواب شدن با معشوق نمایانده می شود:

ای که بیاران غار مشتغلی دوستکام غمزده ای بر درست چون سگ اصحاب غار
(سعدی، ۱۳۷۶: ۵۹۷)

بخت آن نکند با من سر گشته که یک روز همخانه من باشی و همسایه نداند
(سعدی، همان: ۵۷۵)

در بروی دوست بستن شرط نیست و بر بیندی سر بدر بر میزند
(همان: ۵۸۰)

یکی سر بر کنار یار و خواب و صبح مستوری چه غم دارد ز مسکینی که سر بر آستان دارد
(همان: ۵۶۶)

دل در سرای وصل تو یک گام در نهاد برداشت گام دیگر و بر آستان فتاد
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۱۴)

از دیگر ویژگی های این دوره و در کل دوره ی کودکی، دید قطبی نگر و جزم اندیش کودک است. در واقع، نگاه مطلق و اغراق آمیز به معشوق در این دوره ناشی از همین دید است. این شیوه نگرش در غزل به صورت معشوق بسیار زیبا و تک که از تمام زیبارویان دیگر برتر و زیباتر بروز پیدا کرده است. البته این امر در مورد معشوق در غزل فارسی به دو صورت دیده می شود، نخست آنکه مادر پیش از فراق بسیار مهربان، زیبا و خوش چهره نمایانده می شود، در حالی که بعد از فراق، جفاکار و خونریز معرفی می شود:

دارم بتی به چهره چو صد ماه و آفتاب نازک تر از گل و خوشبو تر از گلاب
(زاکانی، ۱۹۹۹: ۶۸)

کس به چشمم در نمی آید که گویم مثل اوست خود به چشم عاشقان صورت نبندد مثل دوست
(سعدی، ۱۳۷۶: ۵۴۷)

به قیاس در ننگنجی و به وصف در نیایی متحیرم در اوصاف جمال و روی وزیبت
(همان: ۵۲۸)

چون روی تو صورتی ندیدم در شهر که مبطل صلاتست
(همان: ۵۳۶)

روی تو دارد در حسن آنچه پری آن نداشت حسن تو دارد در ملک آنچه سلیمان نداشت
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۵۹)

کودکی که در مسیر ادیبی، تنها پدر و مادر را مقصر و دیگران را بی‌گناه و حامی می‌داند، به نیروهای فرامن دست می‌آویزد. این وضعیت در غزل تحت عنوان یاری از آهو، باد صبا، نسیم و... ظاهر می‌شود، چرا که کودک در چند سال اول زندگی همه چیز را جاندار می‌انگارد. «کودکان خصایص موجودات زنده را به اشیای بی‌جان نسبت می‌دهند.» (کاپلان، ۱۳۸۱: ۹۵).

به دلارام بگو ای نفس باد سحر کار ما همچو سحر با نفسی افتاده است

(سعدی، ۱۳۷۶: ۵۳۷)

نسیم رفت که بوی بیارد از تو به ما بماند در ره و ما را به انتظار بکشت

(زاکانی، ۱۹۹۹: ۸۲)

ای نسیم سحر از من به دلارام بگوی که کسی جز تو ندانم که بود محرم دوست

(سعدی، ۱۳۷۶: ۵۴۸)

ای صبح دم بین که کجا می‌فرستمت نزدیک آفتاب وفا می‌فرستمت

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۵۷)

وظیفه والدین در این مرحله، تحسین، تشویق و ایجاد رابطه‌ای گرم و صمیمی، به خصوص از طرف پدر، با کودک است تا او بتواند به وسیله همانندسازی با پدر (در دختران با مادر) این مرحله را با موفقیت پشت سر بگذارد. اما مادر با بی‌وجهی و روی گرداندن از کودک، نه تنها او را در باور، به داشتن توانایی‌ها و قدرت لازم برای زندگی و ایجاد رابطه سالم یاری نمی‌کند، بلکه او را تحقیر می‌کند:

هر آن هنر که مرا هست جمله عیب شمرد هر آن صفت که در آن تهمت است بر من بست

(زاکانی، ۱۹۹۹: ۷۰)

در ما به ناز می‌نگرد دل ربای ما بیگانه وار می‌گذرد آشنای ما

(همان، ۶۸۹)

هنگامی که کودک خود را در رقابت با پدر ناتوان، و کنار گذاشته توسط رقیب می‌بیند، با واپس روی، آرزوی بازگشت به زهدان مادر و مرحله گذشته را در ذهن می‌پرورد. «هنگام تولد در آدمی غریزه‌ای به نام غریزه خواب، (مانند سایر غرایز) نیز مضمحل است. این غریزه انسان را متمایل می‌کند که به حالت اولیه خود، یعنی زندگی در رحم بازگردد.» (فروید، ۱۳۴۰: ۲۳). به عبارت دیگر «در زمان تولد غریزه‌ها برای بازگشت به حیات متوقف شده داخل رحم یا غریزه خواب در انسان به وجود می‌آید.» (شورای نویسندگان، ۱۳۸۲: ۲۷) این امر شاید برای مدتی پاسخگو باشد، ولی در دراز مدت خطر ناک است و باعث تثبیت شدن در مرحله دهانی، و در نهایت رشد ناقص می‌شود. تجلی این وضعیت در غزل به صورت گوشه‌گیری، انزوا و دوری از دیگران (اعم از طبیعت و انسان) سستی و رخوت و یاد روزهای خوب نموده می‌شود:

گفتم دری ز خلق ببندم ز روی خویش دردیست بر دلم که زد دیوار بگذرد

(سعدی، ۱۳۷۰: ۵۶۷)

بارها روی از پریشانی به دیوار آوردم ورغم دل با کسی گویم به از دیوار نیست

(همان، ۵۵۱)

ما زبان اندر کشیدیم از حدیث خلق و روی گر حدیثی هست با یارست با اغیار نیست

(همان، ۵۵۱)

زآب روان و سبزه و صحرا و لاله زار با من مگو که چشم در احباب خوشترست

(همان، ۵۴۶)

دلم ترا و جهان را وداع کرد به عمری که او بترک سزا بود و تو به هجر سزایی (خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۹۵)

البته نیروی میل جنسی هر گاه در رسیدن به هدف، با موانعی روبرو شود، دچار سکون و فراموشی نمی‌شود بلکه راه‌های دیگری یافته و به مصارفی دیگر می‌رسد. به عبارتی دیگر انحراف میل جنسی دوره کودکی از هدف اصلی و اولیه (مادر) به سمت هدفهای دیگر، عاملی است که به موجب آن در جهان برای افراد موفقیت‌ها و کامیابی‌های بزرگ حاصل می‌شود این دگرذیسی در روانکاوی تصعید یا پالایش نامیده می‌شود. به گفته‌ی فروید: «قسمت اعظم فرهنگ و تمدن امروزی ما مدیون محدودیت فعالیت‌های نیروهای جنسی است که از اول به وسیله پدر و مادر که نماینده اجتماع هستند کنترل می‌شوند.» (فروید ۱۳۴۰: ۵۹). و در جای دیگری اشاره می‌کند به اینکه «عقده ادیب، در عین حال مبدا مذهب، اخلاق، هیات اجتماع و هنر است.» (فروید ۱۳۴۹: ۲۱۵). البته لازم به ذکر است که «در نظریه فروید تنها بخش کوچکی از انرژی جنسی، از طریق جنسی تخلیه می‌شود و قسمت اعظم آن باید از طریق خلاقیت به والایش رسد.» (صنعتی، ۱۳۸۷: ۵۵). که شعر گفتن یکی از نمودهای آن است. در واقع شاعر این تکانه‌ها و فشارهای روانی را با مکانیزم پالایش به صورت جامعه‌پسند و همگانی در قالب غزل عرضه می‌کند.

بحث در باره تمام جزئیات مربوط به این دوره از زندگی (کودکی)، به صورت علمی و منظم و یافتن نمونه برای آن از میان تمام آثار غزل‌سرایان زبان فارسی کاری گسترده و وقت‌گیر خواهد بود از دیگر سو یافتن موضع شاعران در تقابل با این امر و چگونگی تجلی آن آثار هر یک از شاعران کاری بس پردامنه و پیچیده است که در این نوشتار نمی‌گنجد، برای نمونه در بعضی غزل‌ها به صورت نسبتاً کامل این وضعیت نمود پیدا کرده است، (ر.ک: سعیدی: ۵۲۷) درحالی که در جاهایی دیگر نظر شاعر در چند غزل به صورت متوالی و پیوسته، همزمان با ارائه شیوه برخورد با آن مطرح شده است. به عنوان نمونه در غزل‌های ۲۳ تا ۲۶ دیوان انوری به ترتیب بی‌وفایی - امید به وصال - انتظار و غم هجران وصف شده است. به هر حال به این نکته باید اشاره کرد که تعدادی از غزل‌های فارسی، خود بیانگر این دوره و تعدادی دیگر نتیجه و پیامد دوره مورد نظر می‌باشند. با بررسی و واکاوی غزل‌ها از این منظر، متوجه این نکته می‌شویم که بیشتر غزل‌های فارسی و سنت‌های آن و حتی جهان‌بینی حاکم بر آن، ناشی از تثبیت شدن در مرحله دهانی و پیش از دوره آلتیست. به عبارتی دیگر به طور صریح تعدادی از سنت‌های غزل از جمله بوی خوش، نگاه کردن به راه رفتن معشوق، خوش بودن به یاد معشوق، جمال پرستی، توجه به موی سر، صنم بودن معشوق و... خود نمودهایی از ماندن در این دوران می‌باشند (ر.ک: فروید، ۱۳۴۳: ۷۶-۶۵). هر چند با بررسی‌های بیشتر متوجه این نکته می‌شویم که یکی از علل توجه به جنس مذکر در غزل نیز نتیجه ماندن و توقف در همین مراحل است. «در کاوش‌ها و تحقیقات بسیاری که انجام شده، این اصل ثابت شده است که کسانی که در دوران بزرگسالی به همجنس دوستی گرایش پیدا کرده‌اند، در دوران کودکی نسبت به زنان، بویژه مادران و دایه‌هایشان یک دوره گرایش شدید را طی کرده‌اند و حالت تثبیت را گذرانده‌اند.» (ر.ک: همان: ۴۱). در نتیجه می‌توان گفت مقدمه توجه به همجنس، پیامد ارتباط نامناسب مادر و پدر با کودک و نا کامی در این دوران است. در پایان باید گفت که پژوهش در مورد غزل از نظر قلمرو گسترده روانکاوی، با توجه به لایه‌های پنهان و آشکار و محتوای پیچیده غزل، کار سالها تحقیق و جستجوی محققانه می‌باشد، که در پژوهش حاضر تنها شمه‌ای از آن مورد بررسی قرار گرفت.

نتیجه‌گیری

در کنار دسته‌بندی معمول درباره مخاطب و معشوق غزل عاشقانه فارسی می‌توان با خوانش روانکاوانه متون غنایی به ویژه غزل، به مخاطبی دیگرگون تحت عنوان مادر یا معشوق ادیبی اشاره کرد. با توجه به این نگرش وجود و تجلی معشوق با ویژگی‌های مادرانه در غزل فارسی به علت دید انسان متوقف و تثبیت شده در مرحله دهانی رشد است. خصوصیات این نوع از معشوق در غزل فارسی به صورت سنت‌های بی‌وفایی، هجران، سنگدلی و... نمود پیدا کرده است. این معشوق و اندیشه و جهان

بینی متعلق به آن در بعضی از غزل‌ها به صورت نسبتاً پیوسته و ساختارمند جلوه کرده است در حالی که در برخی دیگر فقط زیر بنای جهان بینی و اندیشه حاکم بر غزل را شکل می‌دهد. در کل هر شاعر در آثارش موضع گیری خاصی نسبت به آن گرفته است که باید جداگانه مورد بررسی قرار بگیرد.

پی نوشت‌ها:

۱. انکار: انکار «انکار کردن وجود تهدید بیرونی یا رویدادی آسیب زاست.» (شولتز، ۱۳۸۶: ۶۵) یا به عبارتی دیگر قبول نکردن اتفاق است.

۲. جا به جایی: «جا به جا کردن تکانه‌های نهاد از موضوع تهدیدکننده یا غیر قابل دسترس، به موضوعی جایگزین که در دسترس قرار دارد» (همان: ۶۵) است.

منابع:

۱. اسنودن، روت، (۱۳۸۸)، **خود آموز فروید**، ترجمه نور الدین رحمانیان، تهران: آشیان، چاپ اول.
۲. انوری، علی بن محمد، (۱۳۷۶)، **دیوان انوری** (مقطعات، غزلیات، رباعیات)، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۳. بتلهایم، برونو، (۱۳۸۴)، **کودکان به قصه نیاز دارند (کاربردهای افسون و افسانه)**، ترجمه کمال بهروز کیا، تهران: افکار، چاپ اول.
۴. خاقانی، بدیل بن علی، (۱۳۸۲)، **دیوان خاقانی شروانی**، مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران: زوار، چاپ هفتم.
۵. روفو، مارسل، (۱۳۸۳)، **روان درمانی کودکان**، ترجمه محمد تقی غیائی، تهران: قطره، چاپ اول.
۶. زاکانی، عبید، (۱۹۹۹)، **کلیات عبید زاکانی**، به اهتمام محمد جعفر محجوب، نیویورک.
۷. صنعتی، محمد، (۱۳۸۷)، **تحلیل‌های روان شناختی در هنر و ادبیات**، تهران: مرکز، چاپ چهارم.
۸. سعدی، مصلح الدین، (۱۳۷۰)، **کلیات سعدی**، با مقدمه و تصحیح محمد علی فروغی، تهران: طلوع، چاپ ششم.
۹. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۰)، **سیر غزل در شعر فارسی**، تهران: فردوس، چاپ ششم.
۱۰. شورای نویسندگان (۱۳۸۲) **ارغنون - روانکاوی ۲ (فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی)**، شماره ۲۲/ پاییز ۱۳۸۲.
۱۱. شولتز، دوان پی وسیدنی، (۱۳۸۶)، **نظریه‌های شخصیت**، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش، چاپ دهم.
۱۲. فروید، آنا، (۱۳۸۲) **من و ساز و کارهای دفاعی**، ترجمه محمد علی خواه، تهران: مرکز، چاپ اول.
۱۳. فروید، زیگموند، (۱۳۴۳)، **سه رساله در باره تئوری میل جنسی**، ترجمه هاشم رضی، تهران: موسسه مطبوعاتی آسیا، چاپ دوم.
۱۴. _____، (۱۳۴۰)، **نکات عمده روانشناسی تحلیلی**، ترجمه واقتباس ابوالحسن گوینی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. _____، (۱۳۴۴)، **روانکاوی و تحریم زناشویی با محارم ترجمه با گفتاری در باره جامعه‌شناسی شبکه تحریم جنسی**، ترجمه ناصر الدین صاحب الزمانی، تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ چهارم.
۱۶. _____، (۱۳۴۹)، **توتیم و تابو**، ترجمه محمد علی خنجی، تهران: پیروز.
۱۷. کاپلان، پاول اس، (۱۳۸۱)، **روان شناسی رشد** (سفر پر ماجرای کودک)، ترجمه مهرداد فیروز بخت، تهران: خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول.
۱۸. یاور، حورا، (۱۳۷۴)، **روانکاوی و ادبیات (دو متن، دو انسان، دو جهان)**، تهران: انتشارات تاریخ ایران، چاپ اول.
۱۹. یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۶۸)، **چهار صورت مثالی** مادر، ولادت مجدد، روح، مکار، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول.